

امید آورده ام بخلاعت بدیویره آمده ام به تجارت
تضع بی مانت آید قطع بر در کعبه سالی دیدم که می
گفت وی کستی خوش من نکویم که طاعتم بپذیر
قلم عفو بر کنا هم کش در کشتی و رجب هم بختی بنده
سر بر استام بنده را فرمان نباشد هر چه فرمای
بر نام حکایت شیخ عبدالقادر کیلانی را دیدم که در دم
کعبه روی شفاعت بر زمین همی مالید و می گفت خدا
برنجشایی اگر مستوجب عقوبتم و در قیامت ما پنا بر بگیر
تا در روی نیکان شمسار و منفعل نکردم قطع
روی در خاک عجز میگویم ما هر سحر که با دمی آید
ای که هرگز فراموش نکیم بیچیت از بند دیا دمی

تلخیص

حکایت شنیدم که دردی در خانه پارسائی در آمد
چندانکه جست چیزی نیافت دلشک گشت پارسا
خبر شد کلیمی که بران نقشه بود برداشت و در یکدزد
انداخت تا محروم نشود قطع شنیدم که مردان راه خدا
دل دشمنانرا نگرند شک تر اکی میسر شود ایتمعا
که با دوستان خلاف است و جنگ مودت
اهل صفایه در پیش و چه در قهار چنانست که دست
عیب گیرند و در پشت پذیرند پت در برابر چه گو سفند
سلیم در قها چو کرک مردم حوار نه هر که عیب در آن
پیش تو آورد و دشمن در پیمان عیب تو پیش در آن
خواهد بود حکایت بی چسند از زندگان مشغول است